

[درایه]

شماره اول، دوره هشتم
بهمن ماه ۱۴۰۲



[ویژه‌نامهٔ ورودی]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[دارجہ]

مدیر مسئول: فرناز حاج منوجهری

سردبیران: عارف نماینده، آرمین طهرانچی

ویراستار: سینا قاسمی نژاد

صفحه آرا: ستایش حسینی

جلد: ماهان قره گوزلو

نویسنده‌گان: علی الماسی، عرفان برزین، عرفان موسویان، مهدی مستانی، آرمین طهرانچی، بامداد ترابی، رویا زراعتی، سروشا کاویانی، رامتین زمان وزیری، عارف نماینده

با تشکر از: متین انصاری‌پور، محمد یاسین زارع

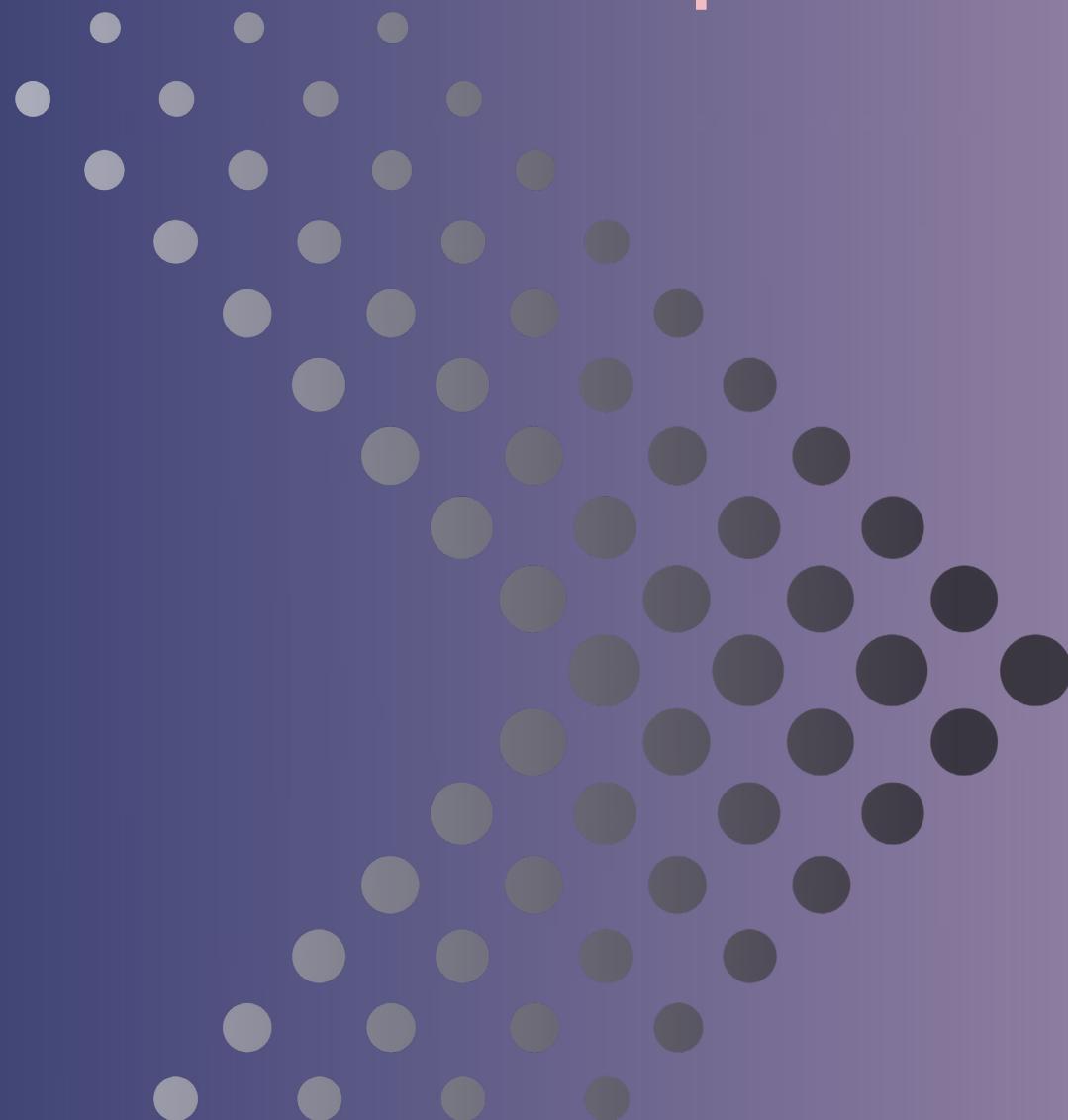
• ଫୁଲିଯାରୀ ପାଇଁ କାହାରେ ଦେଖିବାକୁ ପାଇଁ

بعد از سلام!

پرونده

آزاد آشناست داد

۱۲ Derayeology



بعد از سلام!



سلام! بعد از یک ترم بدون بگیر و ببند برای نوورودها (!)، اولین شماره از درایه‌ی سری هشتم - ویژه‌نامه ورودی‌های ۱۴۰۲ منتشر می‌شود.

خوب است بدانید اولین درایه‌ای که منتشر شد، ویژه‌نامه ورودی‌های ۹۰ بود. از همان ابتدا، دغدغه و مخاطب اصلی این مجله ورودی‌های جدید دانشکده بوده. حالا این رسالت همچنان پای برجا است و از اینکه درایه خوانده می‌شود و خواننده دارد انرژی می‌گیریم. اولین شماره‌ی درایه با این بند آغاز می‌شود:

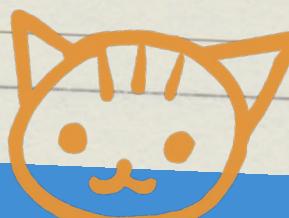
درایه گاهنامه‌ای است که درون آن همه چیز یافت می‌شود، از شیر مرغ تا جان آدمیزاد. در این گاهنامه از هر دری سخنی خواهیم گفت پس ما را از نظراتتان بهره‌مند و در درایه‌های بعدی این ماتریس دانشکده دنبال کنید.

وقتی که به درایه‌های قدیمی سری زدیم، احساس کردیم که متون ارزشمندی نوشته شده ولی کم کم در حال فراموشی است. بنابراین یکی از کارهایی که به نظرمان آمد مفید است انجام دهیم، بازنگری و ارجاع به گذشته‌ی درایه است. به همین منظور از همه خوانندگان (نه فقط ورودی‌ها) دعوت می‌کنیم تا نگاهی به بخش جدید درایه به نام *Derayeology* بیندازند.

در بخش پرونده از این شماره، نوشه‌های سال بالایی‌ها را می‌خوانیم که ممکن است بهتان بربخورد! پس به دل نگیرید و جان مطلب را بگیرید. همانطور که در کanal تلگرام درایه (@deraye_mag) گفتیم، در بخش یادداشت آزاد نوشه‌هایی از بچه‌های ورودی دانشکده داریم و خوشحال می‌شویم که در شماره‌های بعدی درایه نیز این بخش پر رنگ و لعاب باشد.

امیدواریم که از خواندن این شماره لذت ببرید :).

- عارف نماینده



پرونده

علی الماسی



است، وقتی که هنوز دهه‌ی دوم زندگی‌تان را شروع نکرده باشید، وقتی که زیستگاه‌تان از جامعه‌ای محدود به مدرسه‌ای در یک شهرستان کوچک تغییر می‌کند به جامعه‌ای بزرگ‌تر، متنوع‌تر و بی‌اعتناتر—کلان‌شهری که در آن صرف روز را شب کردن نیز آزره‌دخت‌تران می‌کند. سخت‌تر هم می‌تواند باشد، وقتی که احساس کنید تنها‌یید. باید خودتان را خودهید به زندگی با پنج نفر دیگر در یک اتاق، به دوری از دوستان و خانواده، به رقصیدن به ساز آدم‌های عجیب‌وغریبی به اسم اساتید، که هر کدام حکومتی ملوک‌الطواوفی راه انداخته‌اند در قلمرویی که می‌گویند دانشکده شماست. ورودی بودن صرفاً این نیست که هنوز شروشور دوران دبیرستان در سرتان باشد، یا هنوز ندانید که منظور بقیه از «ابنس» و «الفصفر» و «دلگشا» چیست، یا اینکه اکیپ دوستی تشکیل دهید و کانال کراش بزنید. ورودی بودن یک وجهه دیگر هم دارد، و آن همان احساس است که «این اولین لحظه را بعداً به خاطر خواهم آورد».

آدم برای تحمل سختی‌ها باید دستگیره‌ای پیدا کند و به آن آویزان شود. خیلی هم روشن نیست که آن دستگیره چیست و چطور می‌توان پیدایش کرد. برای من در هفته‌های اول ورودی بودنم اینجا، دستگیره‌ام دریاچه‌ای بود وسط دانشگاه‌مان. دریاچه نه چندان کوچکی که معمولاً کسی دوروبرش نیست. نمی‌دانم چطور می‌توانم درباره‌اش بنویسم، و مطمئن نیستم که اگر چیزی هم بنویسم برای شمایی که دارید می‌خوانیدش معنی‌دار باشد؛ اما سیگار

هوایپما شروع کرده بود به کم کردن ارتفاع. در رده‌ی نشسته بودم با صندلی‌های دونفره— صندلی سمت راهرو. خانم صندلی کناری میانه‌ی خوبی با پنجره نداشت و در تمام طول مسیر، کرکرهٔ پنجره را پایین داده بود. با غرولندی به اجبار مهماندار کرکه را بالا کشید. پاریس کم‌کم در زیر نگاه‌مان خودنمایی می‌کرد، و من دل‌آشوب و نگران، با خیالات و احساسات آشفته‌ای که حتی نمی‌توانستم در آن لحظه تفکیکشان کنم، می‌دانستم که این لحظات را بعدها به خاطر خواهم آورد. لحظات ورود. ساعات شروع. شروع چیزی که هیچ ایده‌ای نداشتم که تا دو ساعت بعدش هم چگونه پیش خواهد رفت.

باید به سرعت خودم را از فرودگاه شارل دوگل—واقع در حومهٔ شمالی پاریس— می‌رساندم به جایی در حومهٔ جنوبی آن. باید هر چه زودتر خودم را می‌رساندم؛ چون آن‌ها که قرار بود کلید خانه‌ام را به من بدهند ساعت کاری‌شان تمام می‌شد، و اگر این‌طور می‌شد در دو روز آتی جایی برای ماندن نداشتمن. به هر زور و ضربی که بود— در حالی که نهایتاً مجبور شدم دو چمدانم را برای حدود یک ربع از یک شیب پنجاه درجه بالا بکشم و آن وسط نزدیک بود از حال بروم—خودم را رساندم به گرفتن کلید. وارد اتاقم که شدم—خیس عرق و با قلبی از جاکنده از شدت تپش—دوباره می‌دانستم این لحظه را بعداً به یاد خواهم آورد.

راستش ورودی بودن سخت است. این را همین چند ماه پیش فهمیدم. سخت‌تر



عرفان موسویان



شروع شدن دانشگاه برای خیلی از ما مصادف با شروع شدن بخش جدیدی از زندگی و یادگیری مهارت‌های جدید هست و به نظر من، دانشگاه یک نمونه‌ی کوچکتر از جامعه هستش که توش فرصت آزمایش و خطای رفتارهای مختلف رو داریم و دوران کارشناسی یک پلی هست بین یک آدم دبیرستانی و یک آدم بالغ که می‌تونه برای یک جامعه مفید باشه. توی این متن دوست دارم تا براتون از بعضی از تجربه‌هایی که توی دوران تحصیلیم به دست آوردم صحبت کنم، چون که به نظرم چیزهایی بودن که اگر زودتر می‌فهمیدم بیشتر می‌توانست برام مفید باشه و در موقعیت بهتری نسبت به حال فعلی باشم. البته که در نظر داشته باشید این متن فقط درباره‌ی دیدگاه‌های شخصی من هست و لزوماً درست و قابل تعمیم به همه‌ی اشخاص نیست.

اول از همه، وقت‌گذرونی توی دانشگاه و لابی دانشکده یک بخش جدانشدنی از دوران تحصیلیمون توی شریف هستش که هم جنبه‌های مثبت داره و هم منفی. از جنبه‌های مثبتش می‌تونم درس خوندن گروهی یا مشارکت در فعالیت‌های جانبی مثل برگزاری برنامه شب یلدا و بسیاری از برنامه‌های دیگه رو بگم که به نظرم هر کسی باید حداقل یک بار تجربه حضور در این فعالیت‌ها رو داشته باشه. اما می‌خوام کمی درباره جنبه‌های منفی بگم و اون هم اینه که حضور خیلی زیاد در دانشکده و دانشگاه، به صورت تدریجی و نامحسوس می‌تونه زمانتون رو هدر بد و باعث بشه به هدف‌هایی که موقع ورود به دانشگاه یا در

دودکردن‌های هر روزه‌ام کنار آن دریاچه دستگیره‌ی من بود برای اینکه در آن روزها پایم نلغزد و سر نخورم به ته دره‌ی افسردگی. آن دریاچه انگار تنها چیزی در میان همه‌ی آن چیزهای جدید و نه لزوماً خوشایند بود که آن روزها به آن احساس تعلق داشتم، و این احساس تعلق بود که مرا یک جوری به بیرون از خودم بند می‌کرد. پیوند سنتی بود، اما هر چه بود، بالاخره یک چیزی بود.

یادم می‌آید که در روزهای ورودی بودنم در شریف، دستگیره‌ای که به آن چنگ انداخته بودم «همبند» بود و فعالیت فوق‌برنامه دوستی داشتم که یک بار در همین درایه نوشته بود که برای او، برگزاری جشن یلدا چنین حکمی داشت. دوست دیگری دارم که برای او رفت و آمد به کانون موسیقی آن تعلق را می‌آفریده. برای بعضی‌ها می‌تواند حضور در کانون شعر و ادب باشد، یا عضویت در تیم فوتسال دانشکده، یا برگزار کردن کدنگ. راستش یکی از خوبی‌های شریف همین است که در آن چنین موقعیت‌ها و فعالیت‌هایی کم نیستند.

نهایتاً با همه‌ی این تفاصیل اگر دیدید سختی‌های ورودی بودن دارد دست‌وپایتان را می‌بندد و آزرده‌خاطری‌تان می‌کند، حرف بزنید. با استاد راهنمایی‌تان، با استاد درستان، با تی‌ای، سال‌بالایی، مرکز مشاوره یا هم‌دوره‌ای‌های‌تان. خیلی وقت‌ها احساس می‌کنیم ما تنها کسانی هستیم که در حال از سر گذراندن موقعیتی دشواریم، و در این رویارویی هم تنها هستیم. این را از من بشنوید که این طور نیست. بگذارید بقیه بدانند که دارید با چه سختی‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کنید؛ بعداً خواهید دید که تعداد افرادی که می‌خواهند کمک‌تان کنند اصلاً هم کم نیست.

مهندی مستانی



راهی که می‌روید به صد شوق و اضطراب
ما بازگشته‌ایم از آن، خسته و خراب

این ترم، ترم سلطان نبود

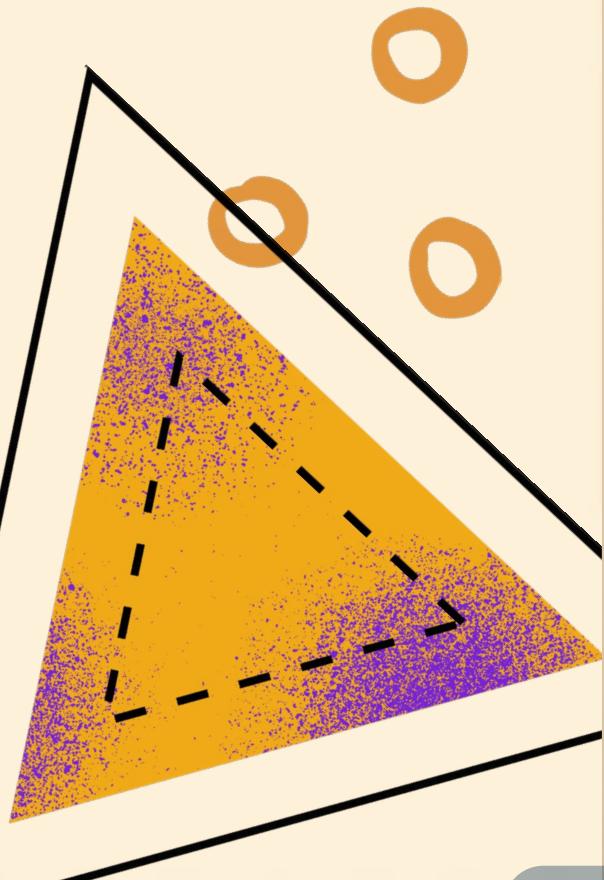
از ترم بعد دیگه جدی درس می‌خونم، همه کلاس‌ها رو می‌رم و تمرينامو به موقع تحويل میدم». با توجه به زمان انتشار اين شماره از درايي، شايد شما هم، مثل من، اين قول‌ها رو چند روز پيش به خودتون دادين. البته كه برای من، دیگه دفعات تكرار اين جملات از انگشتان دستم هم گذشته. اين حرف‌ها معمولاً بعد از کولاک امتحانات پایان‌ترم و دیدن نمرات شنیده می‌شه. اين «عزم جزم» معمولاً توی زمان انتخاب واحد برای ترم بعد به اوج خودش میرسه، جايی که سعی می‌کنин برای جبران گذشته، سقف واحد پر کنин. معمولاً توی ترم بعد اراده سحرخیزی هم پیدا می‌کنин و برنامه‌تونو پر می‌کنин از کلاس‌های ۸ صبح. اما تجربه نشون داده که توی هفتۀ دوم یا سوم ترم بعد، اين عزم و اراده به مرور کمنگ می‌شه، وقتی به خودتون می‌ایم، می‌فهمیم اين چه غلطی بود که کردم! ولی دیگه ديره، خيلي ديره!

از هفته‌ی بعد دوباره...

«این هفته کلاس‌ها رو نمی‌رم، به جاش می‌شینم درس‌ای عقب افتاده رو می‌خونم و از هفته‌ی بعد دوباره می‌رم سر کلاس». بازه زمانی بیان اين جمله از هفتۀ سوم تا هفتۀ ششم ترم متغیره و اغلب در هفته‌ی چهارم و پنجم رخ میده که در اون اولین سري تمرين درس‌ها رو باید تحويل بدین. اگر ویدیوهای درس هم موجود باشه که تقریباً رفتن مجدد به کلاس غیرممکنه و مدام دلتون رو با اين خوش می‌کنин که فيلم‌های کلاس هست،

سال‌های اول توی ذهنتون داشتید نرسید. در عین حال بدونيد که اگر آدمی باشيد که کلاً به دانشگاه نیاد و با همدانشکده‌ای هاش ارتباط نگیره هم احتمالاً در آینده به مشکل می‌خوريد و نمی‌تونيد مهارت‌های اجتماعی خودتون رو تقویت کنيد. پس باید يك تعادلی بین همیشه در دانشگاه بودن و هیچ‌وقت در دانشگاه نبودن برقرار کنيد.

مورد بعدی اين‌كه از کار کردن نترسید و رفتن توی شرکت‌ها و دیدن محیط‌های غیرشریفي رو تجربه کنید چون‌كه باعث می‌شه مهارت‌های اجتماعی‌تون به شدت بهبود پیدا کنه و مهارت‌های جدیدی ياد بگيريد که در همه‌جا به کار میان و بعضًا قابل يادگيري در محیط دانشگاه نیستن. از طرفی با شروع يك کار جديد و مرتبط با رشته‌ی تحصيلي‌تون، می‌تونيد بفهميد که در حال حاضر چه بخش‌هایی از رشته‌ی تحصيلي‌تون پرکاربرد هست و ارتباط بین فضای آکادميک و فضای صنعت دقيقاً به چه صورت هست.





وسواس‌های فکری یک دانشجوی معمولی

چرا الان باید اینجا باشم؟ چرا نباید در تخت‌خواب زیباییم خواب باشم؟ سوال پنج لعنتی! هیچ ایده‌ای ندارم. بقیه دارند طوری می‌نویسند انگار خانواده‌شان گروگان گرفته شده. اردشیر چه فکری خواهد کرد؟ «همه جلسات را آمده‌ای و جزوه نوشته‌ای ولی سوال به این سادگی را نمی‌توانی حل کنی؟ عجب دانشجوی خرفتی!» حتی نمی‌دانم سوال واقعاً بدیهی است یا نه! این همه منطق منطق می‌کردی این بود؟ حس می‌کنم جای کسی را گرفته‌ام که به راحتی می‌توانست در پنج دقیقه‌ی باقی‌مانده سوال را حل کند. من زیادی معمولی‌ام برای اینجا. یک میمون هم بعد از بیست و خرده‌ای جلسه کلاس رفتن و جزوه نوشتن این سوال را حل می‌کرد. ~~فایل‌تای~~^{شش} بار تی‌ای منطق شده‌ای و نمی‌توانی این سوال را حل کنی. سوالی که بقیه پودرس کرده‌اند. حتی برای این سوال نمی‌توانم تف بیندازم. از ریکام هم دیگر خبری نیست. کاش دو روز پیش جای تماشای آن دو قسمت «بروکلین ناین-ناین» نظریه برهان می‌خواندم. اگر می‌خواندم الان این سوال حل می‌شد. از این به بعد کسی به من بگوید باهوش، تفی را که برای این سوال نتوانستم بیندازم توی صورت او پرتاپ می‌کنم. آدم باهوش به راحتی سوال پنج را حل می‌کرد. شاید اگر المپیادی بودم حلش می‌کردم. در بهترین حالت ۸۰ از ۱۰۰ می‌شوم. فاجعه! چه کسی به یک دانشجوی احمق که پایان‌ترم نظریه برهانش را ۸۰ از ۱۰۰ شده، آفر می‌دهد. باید تقلب می‌کردم. دیگر دیر شده. برای جلسه‌ی پایان‌نامه هم بروم دفتر اردشیر می‌گوید: «تو یه سوال پنج ساده رو حل نکرده!

می‌شینم توی یه هفته کل فیلم‌ها رو می‌بینم و خودمو می‌رسونم به کلاس. البته من که ندیدم کسی زودتر از فرجه‌ی امتحانا شروع کنه به دیدن فیلم‌ها. خلاصه اینکه اون هفته‌ای که دوباره قراره رفتن سر کلاس‌ها رو از سر بگیرین، مثل اون ترم بعدیه که قراره جدی درس بخونین. (:

برای کسی نفرستیا! نه بابا، خیالت راحت!

«خیالت راحت، یه‌جوری جوابا رو عوض می‌کنم که خودت هم نفهمی چه برسه به تی‌ای»، «نه من خودم نوشتم تمرينو، فقط می‌خوام جوابام رو چک کنم باهات» یا «باشه، فقط برای کسی نفرستیا». این جملات هم معمولا در بازه‌ی تمرينات سری دوم به بعد که میان‌ترم‌ها و تمرينات فشار می‌ارزن زیاد در پی‌وی‌ها دیده می‌شده. جمله‌ای اول رو اگر کسی بهتون گفت، جوابش رو ندین و فقط بلاک کنین؛ چون اگر این کارو نکنین، هم خودتونو بدخت کردين هم اونو. جمله‌ای دوم رو اگر شنیدین، می‌توینین در لحظه بلاک نکنین و صرفا جواب آخر رو چک کنین باهаш. و اما جمله سوم، اگه این جمله رو جایی گفتین، منتظر باشین که فایل‌تون رو به عنوان سولوشن تمرين دست همه ببینین.

من خود به چشم خویشتن دیدم که فرجه می‌رود...

«توی فرجه وقت زیاد دارم، همه درسا رو جمع می‌کنم بره». هیچی دیگه... بعد فرجه می‌بینیم همو. 😊

خلاصه اگر فکر می‌کنین شما جزو اولین نفراتی هستین که این حرفا رو می‌زنین یا فکر می‌کنین که نه، من با بقیه فرق می‌کنم، زهی خیال باطل!

بامداد ترابی



«مؤلفه‌ی همبندی»

قبل از این‌که برای انتخابات اخیر همبند کاندیدا بشوم، سؤال‌های زیادی از من می‌شد که «چرا شماها رفته‌ی همبند؟ برنامه‌هاتون اون‌قدر مخاطب نداره، کیفیت برنامه‌ها اومنده پایین و عملأً بودن و نبودن شما تأثیری توی جو دانشکده نداره (البته به جز اتقا همبند)...» و همیشه این سؤال‌ها به نحوی مرا اذیت می‌کردند؛ دلیلش هم این بود که چند وقتی بود که خودم به این سؤال‌ها جواب نداده بودم. آلان بعد از ۳ ماه دبیری و حدود ۲ سال کار اجرایی در این دانشکده، فکر می‌کنم که به جواب‌هایی رسیده‌ام و بنابراین فرصت را غنیمت شمردم که توی این شماره از درایه، یک دفاع نصفه‌ونیمه بر وجود و ماهیت و عملکرد همبند بدم! بگذارید از تاریخچه‌ی خود همبند بگویم: شواهد تاریخی کشف شده از دوران باستان (یعنی دهه ۸۰ شمسی!) به دست همبند رسیده است که در آن، ارائه‌ها و نشریه‌ها و محتواهایی با قالب‌هایی کمی متفاوت برگزار می‌شدند؛ حلقه‌های مطالعاتی و سنت جشن یلدای دانشکده نیز از این سال‌ها شروع شده‌اند. اولین اشاره‌ی پیدا شده به نام «همبند» به ترم پاییز ۱۳۹۴ برمی‌گردد. همبند پس از آن به مرور برنامه‌های آشنای دیگری نیز راه انداخت: برنامه‌های ورودی‌ها و مسابقه‌ی کدنگ از مثال‌های بارز آن هستند. متأسفانه از سال ۱۳۹۸ به علت ویروس کرونا و پس از آن در سال ۱۴۰۱ به علت اعتراضات

چطوری می‌خوای دفاع کنی؟ همه دارند جمع‌بندی می‌کنند. همه حلس کرده‌اند. لابد دیگر خانواده‌شان گروگان نیست. مرگ بر همه‌ی امتحانات! چرا این درس را برداشتیم؟ خیلی احمقم! چرا حذف ترم نکردم؟ «خب فکر کنم کافی باشه دیگه». صدای اردشیر است. این هم از این. شش سال درس بخوان آخرش سوال مسخره‌ی پنج زندگی‌ات را نابود کند. اصلاً چرا آمدم ریاضی؟ هیچ کار دیگه‌ای بلد نیستم. کاش در این شش سال یک غلطی می‌کردم. حس تعلقم به اینجا منفی است. شاید من مال ریسچ کردن و دنیای آکادمیک نیستم. شاید من هم باید دو سال پیش مثل بقیه اپلای می‌کردم. اگر اپلای کرده بودم آلان توی آمریکا چیل کرده بودم و یک لیوانی که محتویاتش فقط به خودم مربوط است، دستم بود. اصلاً کاری به حس تعلق و این مزخرفات نداشتم. شاید هم داشتم می‌زدم توی سرم که فردا در جلسه با اردشیر آمریکایی چه بگویم؟ آگر آنجا حس تعلق نمی‌کردم چه؟ مهم نیست. ترم دیگر دفاع می‌کنم و بعدش راحت می‌شوم.^۱

پ.ن: آن دانشجو توسط دکتر اردشیر و هیچ‌کس دیگری مسخره نشد و حتی کمی بعد، این نمره مهم نبود. او دوباره تی‌ای منطق شد.

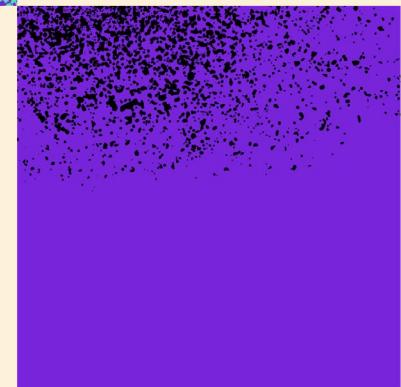
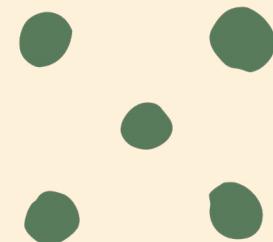
۱- شتر در خواب بیند...

علمی نیست؛ دانشکده هم بدون چنین انجمنی، صرفاً «درس‌کده» است و نهادن نام «دانشکده» روی آن اشتباه است. هر نهاد، گروه و آدمی که مستقل از انجمن بخواهد چنین اهداف علمی و فرهنگی‌ای را دنبال کند، قطعاً هم دانشکده علوم ریاضی و دانشجوها و اساتید آن را نمی‌شناسد و هم صرفاً دنبال شر به پا کردن و ایجاد تشنج در فضای صمیمی دانشجویی است. کار اصلی ما در این دوره از همبند، برگشتن به این سنت قدیمی و هیجان‌انگیز انجمن علمی است؛ و قرار نیست اجازه دهیم این فرآیند مختلف یا متوقف شود!

چه نتایجی می‌توان گرفت؟ ۱. هم‌اکنون دلیل اهمیت وجود و کیفیت عملکرد انجمن علمی و تاریخ آن را می‌دانید. ۲. اگر نهادی خارج از این انجمن چنین کارهایی کند می‌توانید با گفتن چنین حرف‌هایی، بیهودگی اهدافشان را نشانشان دهید. ۳. کارهایی که می‌کنید را ثبت کنید؛ شاید فردا روزی کسی بخواهد به تاریخچه‌ی نهادن راهی برای دور کارهای‌تان رجوع کند و هیچ راهی برای دسترسی به آن نداشته باشد!

«زن زندگی آزادی»، وقفه‌هایی جانانه در این برنامه‌ها رقم خورد. علی‌الحساب بیش از این تاریخچه نداریم چون ۱. همان‌طور که می‌بینید «همبند» بسیار جوان‌تر از ایده‌ی انجمن علمی است، ۲. اطلاعات زیادی از قبل از سال ۱۳۹۴ نداریم چون^۳. هیچ وقت این چیزها مستند نمی‌شوند و جایی نوشته نمی‌شوند!

با وجود این اطلاعات محدود، می‌توان دید که اهداف همبند از همان اول معلوم بودند: کار یک انجمن علمی همین است که جو علمی دانشجویی دانشکده‌ی خود را تحت تأثیر قرار دهد و پویایی آن را نگه دارد. برای این کار علاوه بر برنامه‌های علمی مختلف، هم باید به قشرهای جدیدتر دانشکده توجه ویژه کند و برای آن‌ها برنامه داشته باشد، هم محتوا تولید کند و مسابقه برگزار کند، و هم برای نگه داشتن همدلی و مفرح نگه داشتن فضا، برنامه‌های فرهنگی و فوق‌برنامه‌ی مختلف در دانشکده برگزار کند. انجمن علمی بدون کارهای فرهنگی، بدون نشریه، بدون برنامه‌های ورودی‌ها و بدون جو پویای دانشجویی، انجمن



لە یادداشت آزاد



رامتین زمان وزیری



باشی (که بعضی بچه‌ها حتی این ترم اولم همین طور بودن)، می‌تونی اگه با بچه‌ها جور شی خیلی باهاشون خوش بگذرونی و... . الان تقریباً اولین بار تو زندگی‌منه که کسی بهمون کاری نداره و دست خودمونه که می‌خوایم وقتمن رو چطوری بگذروندیم.

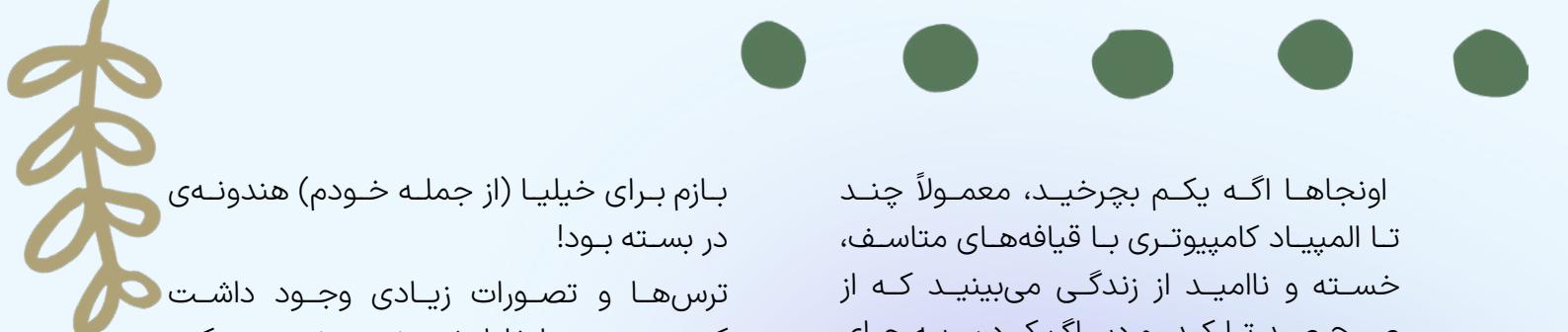
واقعاً جدیدترین بخش دانشگاه برای من تنوع آدمایی بود که دیدم؛ مثلًا مدرسه‌هایی که ما تو شرکت خونده بودیم، از بچه‌های هفتم تا دوازدهم تو شرکت خونده بودن، ولی همه به نحوی شباهت‌هایی داشتن (مثلًا همه بزرگ‌شده‌ی تهران بودن). ولی توی دانشگاه از هر شهر و استان و هرجور شخصیتی آدم وجود داره که برای من که تا حالا تو جمعه‌های دوستی خیلی جمیع و جور و با علایق مشترک و با تفاهم زیاد بودم، دیدن این آدما خیلی تجربه‌ی جدیدی بود.

اتفاقات دیگه‌ای هم بودن که به نظرم خیلی جالب بودن. مثلًا توی هفته‌ی اول چیز جالبی که هست، تفاوت کلاس‌ها با دبیرستان و قبله؛ یه چیز دیگه که از هفته‌های دیگه دیده می‌شه اینه که هی جمعیت کلاس‌ها شروع می‌کنه به کم شدن، یا اینکه تعداد آدمایی که سر کلاس‌های معارف حضوری می‌زنن بعد جیم می‌شن رفته‌رفته زیاد می‌شه.

یکی از جاهای جالبی که به مرور شکل گرفت، لابی فعال بود؛ الان اگه وارد لابی دانشکده بشید، همیشه یه تعداد خوبی از بچه‌ها رو می‌بینید که کارای مختلف می‌کنن (مثلًا بازی می‌کنن یا دور هم سر تمرینای بی‌پی زور می‌زنن).

اگه بخواهی از این یک ترمی که گذشت بگم، اولین چیزی که هست اینه که چقد فضای دانشگاه با چیزی که تصور می‌کردم فرق داشت. قبلًا به دانشگاه صرفاً به چشم یه محیط علمی نگاه می‌کردم و برام خیلی مهم بود که دانشگاهم شریف باشه، چون از لحاظ علمی قوی‌تره. ولی چیزی که هست اینه که توی دانشگاه به خودت بستگی داره که می‌خوای وقتت رو روی چی بذاری؛ می‌تونی بیشتر به درست بررسی و تو این فضا





بازم برای خیلیا (از جمله خودم) هندونه‌ی
در بسته بود!

ترس‌ها و تصورات زیادی وجود داشت که درستی یا غلطیشو نمی‌دونستم. یکی از ترسایی که خودم داشتم این بود که از هیچ‌کس خوشنیاد و هیچ دوستی پیدا نکنم و تنها شم؛ تا اینکه او مدم دانشگاه و جالب‌ترین نکته راجع به دانشگاه رو فهمیدم! دانشگاه انقدر رر آدمای مختلف تو ش هوست که تو اگه گوشه‌گیرترین آدم دنیا هم باشی امکان نداره دوست پیدا نکنی. تازه بودن توی دانشکده ریاضی دوست پیدا نکردنو غیرممکن‌تر هم می‌کنه! چیز دیگه‌ای که ازش می‌ترسیدم این بود که درس‌ها و تکالیف سخته؛ اگه نتونستم از پیش بر بیام چی؟ این موردم از هفته‌ی دوم دانشگاه با یه روش پنج مرحله‌ای تا حد خوبی حل شد:

۱. می‌ری لابی دانشکده ریاضی،
۲. یه نفر که اون درس رو بلده (سال بالایی یا المپیادی) گیر می‌آری،
۳. گروگانش می‌گیری تا مشکلات درسیتو حل کنه،
۴. به گروگان آب و غذا می‌دی (اختیاری)،
۵. وقتی کارت تموم شد ارش تشکر می‌کنی و

اونجاها اگه یکم بچرخید، معمولاً چند تا المپیاد کامپیوتري با قیافه‌های متناسف، خسته و نامید از زندگی می‌بینید که از صبح صد تا کد رو دیباگ کردن. یه جای جالب دیگه اتاق همبنده؛ من اولین باری که به اونجا وارد شدم مجبر شدم روی اون چیزی که هوا می‌ده بیرون و می‌گن روش نشینید بشینم، (کامنت ویراستار: فن کوئل رو می‌گه). چون توی مکان به اون کوچیکی ۲۰ نفر جمع شده بودن.

به طور کلی بخواه بگم و جمع‌بندی کنم، شاید دانشگاه با تصورات قبلی جور نبود، ولی واقعاً خیلی بهتر از تصوراتی که داشتم بود. به نظرم بخشی از این بهتر بودن به خاطر این باشه که دانشکده‌ی خوب و خیلی فعالی داریم.

سروش‌کاویانی



بعد از سه سال دبیرستان که اصلاً نفهمیدیم چجوری گذشت (به خاطر کرونا) و وضعیت کنکور ۴۰۲ با اون‌همه فشار و استرس و بلا تکلیفی، دانشگاه اتفاق جدیدی بود ولی



دانشکده شروع کردیم. راستش را بخواهید در آن جمع‌بزرگ به عنوان یک تازهوارد در ابتدای کار، حس غریبی ما را در آغوش خود بلعید؛ اما آرام آرام، گرمای صمیمیت جشن لبخند راحتی را میهمان چهره‌مان کرد. (به قول معروف، یخمان آب شد).

بخشی از جشن که حسابی بر مزاجمان خوش آمد، این بود که بچه‌ها در چند خطی، یلدا را توصیف می‌کردند و نوشه‌هایشان را بر تخته‌ای می‌چسباندند.

از آنجایی که این‌جانب نیمچه علاقه‌ای به نوشتن و خواندن دارم، مدت زیادی را صرف پرسه زدن میان نوشه‌های دیگران کردم؛ البته ناگفته نماند که در میان رجزخوانی و ابراز احساسات نهفته‌ی بچه‌های دانشکده گیر افتادم.

در این بین حضرت حافظ بزرگ هم سر

وعده‌ی (توحالی) جبران کردن می‌دی، بعدم آزادش می‌کنی.

حالا نمی‌دونم این روش ترم‌های بعد هم اجرایی هست یا نه (یه نیمترم که جواب داد!) ولی در آخر باید بگم دانشگاه شریف و دانشکده ریاضی تا اینجا تجربه‌ی قشنگ و متفاوتی بود و توصیه‌ام برای ورودی‌های ۴۰۲ اینه که قبل این‌که اخراج شید ~~خودتونو~~ ~~بنده~~ سعی کنید از همه‌ی امکانات دانشگاه استفاده کنید. فکر گروگان گرفتن منم نکنید؛ چون باور کنید فقط هزینه است!

رویا زراعتی



اندر احوالاتمان در جشن یلدای دانشکده چند خطی بگویم:

جشن را با عکس دسته‌جمعی بچه‌های



دانه به دانه صدای فریاد بادکنکها را به صدا درآوردیم و خاتمه‌ی جشن را اعلام نمودیم. این‌گونه شد که در آخر کار ما ماندیم و چند دانه جارو و پلاستیک زباله و سالنی که باید به همت و تلاش‌مان تمیزتر از همیشه می‌شد. در این لحظات بود که صمیمیت، میان‌ما فوران کرده و بساط شادی را فراهم آورد.

این طور شب را به پایان رساندیم که باید گفت چه خوش به پایان رسید!

شوخی را با این‌جانب باز کرده و آب انگور را دوای درد خنده‌هایمان تجویز کرد.

از جادوی انگشتانی که بر روی کلاوه‌های پیانو می‌دویند و نوای آرامش را به ارمغان می‌آورند، نباید غافل شد که صدای این هنر ارزنده بسیار گوش‌هایمان را نوازش کرد.

در این جشن، تجربه‌های بسیار ارجمندی کسب کردیم. به طور مثال این موضوع را عمیقاً درک کردیم که پفیلاهای سفید نمکی از دیگر خوردنی‌ها طرفدار بیشتری دارند! این را هم فهمیدم که یار و یاور همیشگی، چای ایرانی است و بس! (آخر می‌دانید تا آخرین لحظه‌ی جشن تنها یار باقی‌مانده در میان ما یک سماور در حال جوشیدن بود.)

در آخر جشن، ما ماندیم و بادکنک‌هایی که تقدیرشان ترکیدن بود.



Derayeology

آرمین طهرانچی

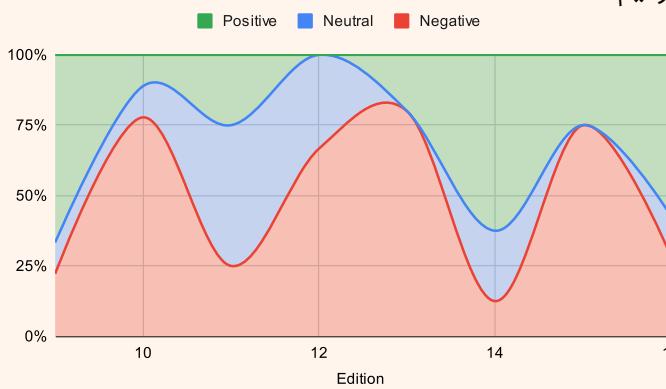


در طول چند سال گذشته، درایه با دلنوشته‌ها، یادداشت‌ها و تجربه‌هایش، تلاش کرده هر کسی که مسیرش به این لابی سقف‌کوتاه خورده است را همراهی کند. دهها متنی که در این سال‌ها آرشیو شده و گوشه‌ای در حال خاک خوردن بودند، امروز جمع شده‌اند و بعد از گردگیری، توسط مدل‌های تحلیل زبانی بررسی و دسته‌بندی شدند. حال می‌خواهیم به این سوال پاسخ دهیم که «درایه چیست؟» در ادامه گزارشی از آنچه انجام شد و آنچه نتیجه گرفتیم ارائه می‌کنیم.

هر متن در چه دسته‌ای قرار می‌گیرد؟

متن‌ها با استفاده از تکنیک‌های تحلیل احساسات، خوشبندی، مدل‌سازی موضوع^۱ و طبقه‌بندی متن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. سپس با استفاده از روش‌های مختلف، از جمله اندازه‌گیری فاصله بین موضوعات و یافتن تعداد بهینه موضوعات، کیفیت و اعتبار نتایج را بررسی کردیم.

Fig 1. Sentiment

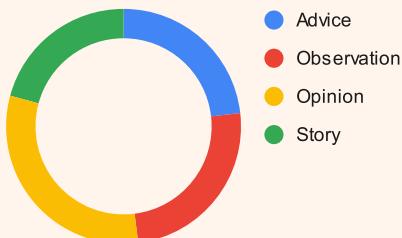


همچنین باید مطمئن شد که برچسب‌هایی که به متن اختصاص داده می‌شود، معنادار است و ایده‌های اصلی آن را منعکس می‌کنند. به همین خاطر، از تکنیک‌های مختلفی مانند ارائه مثال‌های معرف^۲، کلمات کلیدی یا خلاصه‌سازی و همچنین معیارهای اعتبار داخلی و خارجی^۳، مانند نمرات انسجام^۰ و تفسیر پذیری^۱ برای مطمئن شدن از این موضوع استفاده شد.

به این ترتیب، سه لحن را برای احساس غالب یا همان سنتیمنت (Sentiment) در نظر گرفتیم:

ثبت، منفی و خنثی. در طول هشت شماره‌ای که برای این نوشته تحلیل شده، حرکتی نوسانی در سنتیمنت منفی می‌بینیم که پیک‌های آن با دوره‌های استرس‌زاوی مثل کرونا و وقایع پارسال منطبق می‌شود (پلات ۱).

Fig 2. Type



۱- یک متن می‌تواند چند موضوع یا نوع داشته باشد.

۲- Topic Modeling

۳- Representative examples

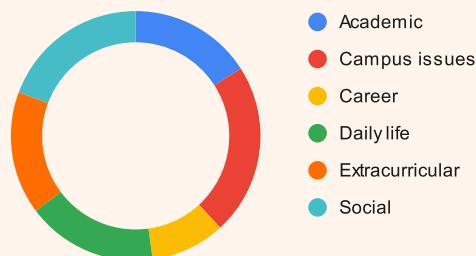
۴- Internal and External Validity Measure

۵- Coherence

۶- Interpretability

با این حال، بازگشتهای بعدی نشان می‌دهد که این نیز—احتمالاً، شاید...
امیدوارم—بگذرد...

Fig 3. Topic

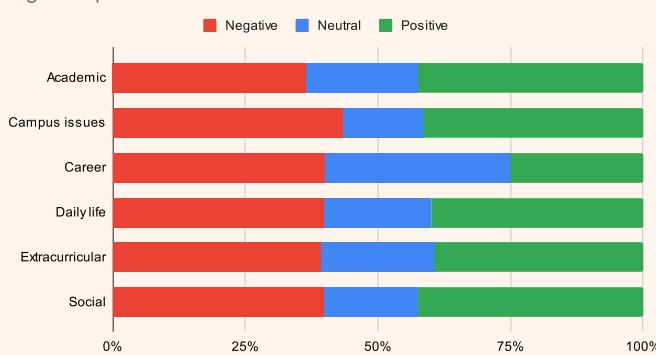


همچنین شش موضوع^۱ (مسائل دانشگاهی، اجتماعی، زندگی روزمره، آکادمیک، فوق برنامه و شغلی) و چهار نوع نوشتار (نظر، مشاهده، داستان و توصیه) برای متون در نظر گرفته شد. این دسته‌بندی‌ها امکان بررسی دقیق‌تر و در عین حال جامع‌تر درایه را فراهم می‌کنند.

بررسی توزیع سنتیمنت در موضوعات مختلف نشان می‌دهد که اگرچه به طور کلی این توزیع در اکثر موضوعات یکسان است، اما در برخی موارد شاهد تفاوت‌هایی هستیم. بیایید صرفاً به دلایل پرآگماتیک، هر کدام را با مکانیزم focus attention خلاصه کنیم و ببینیم به‌طور کلی در چه باره‌ای هستند.

بررسی توزیع سنتیمنت در موضوعات مختلف چه اطلاعاتی می‌دهد؟

Fig 4. Topic Sentiment



آکادمیک:

این موضوع پایین‌ترین سنتیمنت منفی را دارد. متن‌های آن بر اهمیت مطالعه، درک مبانی، طرح سوال، انجام تحقیق و یادگیری "زبان" ریاضی تاکید دارند. همانطور که مونا آزادکیا^۲ می‌گوید: «ریاضی خواندن یعنی مطالعه‌ی زبان موجودات مجرد و ذهنی». دانشجویان توصیه می‌کنند به جای تلاش برای یادگیری همه چیز، در مورد نحوه مطالعه‌ی خود هوشمند باشید و به جای حل مسئله، روی مفاهیم تمرکز کنید. به طور کلی، جنبه آکادمیک چالش برانگیز است، اما پاداش‌های خاص خود را دارد. «فرآیند پژوهش می‌تواند بسیار سخت و زمان بر شده و حتی ممکن است با شکست مواجه شود»^۳، اما منجر به "کشف حقیقت" می‌شود.

مسائل دانشگاهی:

این موضوع بالاترین سنتیمنت منفی را دارد. چندین متن در مورد اتحادیه‌ی دانشجویی، بوروکراسی و فعالیت‌های دانشگاه بحث می‌کنند. (مثل هر صنف دیگری، صنف دانشجوها هم شورای صنفی دارد (داشت)، شورایی که اعضای آن با رأی دانشجوها انتخاب می‌شوند)^۴. دانشجویان

1- Topic

- ۱- درایه ۷,۱
- ۲- هانی احمدزاده - درایه ۷,۳
- ۳- متین یوسفی - درایه ۶,۳

نه تنها در دولت، بلکه در دانشگاه نیز با "بوروکراسی ناکارآمد" مواجه هستند. فعالیتهایی مانند همبند دانشجویان را دور هم جمع می‌کند و می‌تواند منجر به تبادل ایده‌های خلاقانه بین آنها شود. ولی از آن سمت "اگه از یکی پرسی که چرا باید به همبند بیایم، شاید جواب اولی که بهتون بگه این باشه که «خر باید به کلهتون لگد زده باشه»!^۱"

کاری:

سنتیمنت خنثی این موضوع حدود دو برابر میانگین است که باعث شده پایین‌ترین سنتیمنت مثبت را داشته باشد. کارآموزی، تحقیق، دستیاری آموزش^۲ و تفکر در مورد آینده موضوعات اصلی مرتبط با شغل هستند. انجام تحقیق به دانشجویان کمک می‌کند تا از نظر علمی جایگاهی برای خود پیدا کنند. این موضوع برای اساتید نیز مهم است زیرا "دانشگاهها بر مبنای تولیدات علمی‌شان با هم رقابت می‌کنند تا بتوانند منابع مالی و حمایت‌های دولتی بیشتری را به دست آورند".^۳ ساحل ترکمنی^۴ به طور خلاصه بیان می‌کند که "حقیقتاً مهم‌ترین بخش تحقیق کردن تو مقطع کارشناسی این هست که شما با روند یه ریسرچ آشنا بشید". دستیاری‌های آموزشی تجربه‌ای را فراهم می‌کنند، اما باید از روی علاقه انجام شود، نه فقط برای توصیه‌نامه.^۵

اجتماعی:

این موضوع بالاترین سنتیمنت مثبت را دارد. متون این بخش در مورد تغییرات در سبک زندگی و دیدگاه‌ها، احساس تعلق/عدم تعلق، ارتباطات، و خلق و خوی/سلامت روان صحبت می‌کنند. "سال‌های کوتاه دوره‌ی کارشناسی می‌تواند حس و حال آدم را نسبت به همه چیز تغییر دهد"^۶. دانش‌آموزان به "ارتباطات زیاد" و یافتن "افرادی که برای شما مفید هستند"^۷ توصیه می‌کنند. با این حال، نباید رقابت باعث افزایش انزوا شود و کار به جایی برسد که "رقابت بر سر موفقیت به حدی رسیده که از پیشرفت بقیه ناراحت می‌شیم و از زمین خوردنشون خوشحال"^۸ حفظ «آرامش روانی» و «احساس تعلق» مهم است.

۱- متین انصاری‌پور - درایه ۶,۱

۲- Teaching Assistant (TA)

۳- علی الماسی - درایه ۷,۳

۴- درایه ۷,۳

۵- Recommendation

۶- مهدی غزنوی - درایه ۶,۴

۷- مهرشاد تازیکی - درایه ۶,۲

۸- سینا قاسمی‌نژاد - درایه ۶,۴

اصلًا چرا سنتیمنت؟

در این مدتی که خودم را غرق در نوشت‌های و شماره‌های درایه کرده بودم، چیزی که انگار به‌طور ناخواسته‌ای اکثر متون را به هم وصل می‌کرد، قصه‌پردازی و دغدغه‌مندی‌شان بود. بیایید برای دقیق‌تر شدن، واژه‌ی قصه را تعریف کنیم؛ آنچه نگاشت واقعیت به آن، به ما در make sense کردن از حقیقت کمک می‌کند. ما در علوم ریاضی فعالیت می‌کنیم؛ ما در سیمکشی‌های مغزمان به‌طور درهم‌تنیده‌ای تعریف کردیم و می‌طلبیم که قصه‌ها را بیرون بکشیم. پس بدیهی است که به این شکل ساختارهای قصه‌مانندی در مجله‌ی دانشکده ببینیم. وقتی شروع به نوشت‌ن و بررسی درایه کردم، هر چه بدهست آمده بود را نوشتم. اما در مرورها از خودم سوال کردم که کدام یک از این یافته‌ها قصه‌ای را برای ما بازگو می‌کنند؟ کدام یک از آن‌ها با یکی از قوانین پنهان درایه در یک راستا است؟ جواب شد آنچه خواندید.

درایه ۳,۲



منتخب المصطلحات

فى شرح بعض المهملات

جماعی از دانشجویان گرافیست: سید علیرضا خادم

ابن [ا] ان

مخالف ساختمان دانشگاه، قدریمی ترین ساختمان دانشگاه
 محل شکل کلاس‌های حل تمرین BP. معنی از جاهای

ساخت مناسب برای درس خواندن دسته‌جمعی و کذب.
 محل تشكیل کلاس‌های حل تمرین BP. معنی از جاهای
 سایت سرقفلی دانشجویان سال بالای است. (اون عده نیز کوله)

عبدس [ع ب د]

مرمیز فیزیکی‌ها. ر.ث. مرمیز

مرمیز [م ر]
افتخار دانشکده ماه، مرحوم پروفسور مریم
میرزاخانی || کتابخانه لاجهزی، محال مناسب برای
چرت زدن، شلوغ در ایام امتحانات.

لا [ی] ریاضی
مشکل تو ان نشنن در این چنین دیداری



لوب [چ ر]

جبر خ

مخلف جبر خطی.

جکوز [چ]

جای کشیدن و پشتون زیاد || ر.ث. اوب.



طبقه همکف



طبقه دوم

اتاق معاونت آموزشی <- دکتر خزایی
اتاق تعداد کمی از اساتید
آبخوری

طبقه دوم، اتاق دوم

- ایرانی -

با استاد ایرانی
خواهی کار کنی یا
خارجی؟

MISSING photo
Have you seen this person?



طبقه سه

اتاق کنفرانس
اتاق معاونت
اتاق تعداد

دانشکده ریاضی



یکشنبه‌ی هتاكی

یکشنبه‌ی هتاكی
در این رو
خداروشکر
این اقلیت

وژنه‌نامه
لیتوحته‌های
۹۵

